

یوسف وزلیخا

در کتابخانه مجلس بشماره ترتیب ۱۲۰۵ و شماره دفتر ۱۷۸۲۴ يك نسخه خطی مثنوی «یوسف وزلیخا» است دارای یکصد و بیست صفحه و حاوی یک هزار و یکصد بیت که بیت اول آن اینست:

بنام آنکه این ایوان دلکش شد از پرگار تقدیرش منقش .
گوینده این مثنوی بنا بصفحه ۴۲۹ و «شهاب» تخلص داشته است:

شهاب آهسته‌ران اسب قلم را مفرسا اندرین وادی قدم را
شهاب این قصه را بر جای بگذار حدیث یوسف و یعقوب بردار .
در مقدمه داستان حاکمی را بنام «خسروخان» می‌ستاید و کتاب را بدو تقدیم می‌کند:
جهان عدل خسروخان که افلاک پیش همتش هستند چون خاک .
در صفحه ۳ می‌گوید مقصودم از نظم این مثنوی آن نیست که از جامی تقلید کرده باشم:

نه زین فکرم غرض تقلید جامی است و گر آن رتبه جویم عین خامی است .
گرچه بعد از عبدالرحمن جامی شعرای متعددی بتخلص «شهاب» وجود داشته‌اند، ولی چون در تذکره‌های موجود جز «شهاب ترشیزی» یعنی میرزا عبدالله بن جیب‌الله متوفی در سال هزار و دو بیست و پانزده یا شانزده^۱ بهیچ‌یک از آنان مثنوی یوسف وزلیخایی نسبت داده نشده است ازین رو نسخه مزبور که در کتابخانه مجلس است، چنانکه ابن یوسف هم عقیده دارد، ظاهراً باید یوسف وزلیخای شهاب ترشیزی باشد.^۲

اکنون قسمتی از آن (ص ۷۴-۷۶) بعنوان نمونه در اینجا می‌آوریم:
چنین را مشگر طبع سخنساز نوای نکته‌رانی کرد آغاز

۱- گرچه ارباب تذکره وفات شهاب را در سال ۱۲۱۵ یا ۱۲۱۶ می‌نویسند، ولی دیوان بیگی در کتاب «حدیقة الشعراء»، ص ۱۱۰ گوید: «ورحلت ایشان در سال هزار و دو بیست و شصت و دو اتفاق افتاده» .

۲- بک. ابن یوسف (مجلس)، ۷۰۴-۷۰۶

که هفتم خانه چون زان هفت خر گاه منور شد ز نور زهره و ماه
 زلیخا جامه را از غصه زد چاک بزاری خویش را افکند برخاک
 چو ابر از دیدگان بارید ژاله برسم عاشقان برداشت ناله
 که ای از من ربوده طاقت و هوش مشو برجان من چندین جفا کوش
 من آنم کز غمت دیوانه گشتم ز راحت در جهان بیگانه گشتم
 من آنم کز پی وصلت بصد رنج تپی کردم زیاقوت و گهر گنج
 کنون پاداش آن رنج من اینست سزای مهربانی قهر و کینست
 برخسارم نظر کن کاندرا آفاق بود چون ابروان دلکش طاق
 بین قلاب گیسوی کمندم که افتاده است ازان ، سرها بیندم
 قدم را بین که پیشش سرو موزون بود از رشک همچون بید مجنون
 جوابش داد یوسف کی شکر خند ازین گفتار لب چون غنچه بر بند
 منه بر راه مرغ زیر کی دام که داند دانه را آغاز و انجام
 مجوی از کبک جنت کار کر کس که کار نا کسان ناید زهر کس
 تو مهری من سها ای مهر انور سها با مهر کی کرده برابر
 کجا پروانه با آتش شود جمع و گریز کرده بسوزد از تف شمع
 عنان را باز کش زین ره که این کار عزیز مصر را باشد سزاوار
 زلیخا گفت کی مشکین کلاله مکن بر غیر کام من حواله
 که گر غیر تو بینم فی المثل حور بصد نفرت دلم گردد ازودور
 تو را خواهم که چون خورشید تابان شوی در ذروه و صلم شتابان
 سخن کوتاه کن ای خورشید منظر بیا کامم بده از حيله بگذر .

۸- یوسف و زلیخای خاوری

آخرین مثنوی یوسف و زلیخای فارسی موجود یوسف و زلیخای خاوری است که يك نسخه خطی ازان در کتابخانه ملك بشماره ۴۸۲۵ هست و از اول آن چند

برگ افتاده است. مستنسخ که اسمعیل بن محمد ابراهیم نام دارد این نسخه را در چهاردهم محرم سال ۱۲۴۲ بیابان رسانیده است.

ناظم در صفحه ب از برگ ماقبل آخر گوید:

سخنور جامی آن استاد دیرین که فرمود این حکایت‌های شیرین
 پس از شش سال زان فرخنده ایام پذیرفت این نکو افسانه انجام
 بقول خویش شعرش در شماره هزار آمد و لیکن چارباره
 همین نورس جنین رو گشاده ز بطن طبع من ششماه زاده
 در آری بیت بیت ار در شمارش بود از هفت افزونتر هزارش

بسال مرغ این ششماه مولود چو یحیی لب بشکر خنده بگشود

و در آخر مثنوی گوید:

فرو مگذار رسم یاوری را برحمت یاوری کن خاوری را.

از بیت‌های مذکور معلوم می‌شود که ناظم این مثنوی «خاوری» بوده و آن را در سال «مرغ» یعنی ۱۲۴۰ در شش ماه گفته و عده ابیات آن نیز از هفت هزار بیت بیشتر است.

دکتر رضازاده شفق مترجم محترم تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان‌آته در ترجمه آن کتاب، پاورقی ص ۵۳، از بیت آخر نتیجه گرفته‌اند که ناظم این مثنوی ظاهراً خاوری نام داشته است.

مرحوم تربیت نیز در «دانشمندان آذربایجان»، ص ۱۷۵، در میان کسانی که داستان یوسف وزلیخا را بنظم در آورده‌اند از خاوری نام می‌برد ولی تعیین نمی‌کند که اهل کجا بوده است.

آقابزرگ طهرانی در کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعة»، جلد نهم، جزء اول، ص ۲۸۸ این مثنوی را از خاوری شیرازی، یعنی میرزا فضل‌الله حسینی پسر عبدالنبی می‌داند

که بقول وی در سال ۱۱۹۰ تولد یافته و در ۱۲۶۳ زنده بوده است. ولی معلوم نیست که در تعیین این خاوری مدرک صاحب ذریعه چیست، و حال آنکه در قرن سیزدهم علاوه بر خاوری شیرازی که بنا به تذکره «حديقة الشعراء» تألیف دیوان بیگی در سال ۱۲۶۷ در گذشته است^۱ چهار خاوری دیگر نیز می بینیم:

۱- خاوری سمنانی (۱) (رک. صبا، ۱۹۶؛ بزرگ، ط (الف)، ۲۸۸)

۲- میرزا محمد اسماعیل خاوری مازندرانی (رک. شعری، ۵۳۶-۵۴۰؛ دیوان بیگی، ۶۶)

۳- محمد باقر خاوری هروی (رک. فرهنگ، ۵۷۰-۵۸۱؛ بزرگ، ط (الف)، ۲۸۸)

۴- میرزا معصوم خاوری کوزه کنانی (رک. هدایت (ر)، ۲۵۷-۲۵۸؛ (م)،

ب، ۱۲۵-۱۲۶؛ محمود، مجلس سیم، مرتبه پنجم، ۲۲۶-۲۲۸؛ دنبلی (ن)، نگارخانه چهارم؛

راوی، انجمن چهارم؛ معصوم علی، ج، ۱۱۴؛ هما، ۲۷۱-۲۸۱؛ بسل، بوستان دوم؛ شاملو، ۱۲۷؛ ثمر، ۲۱-۴۱، ۱۸۳-۱۹۷؛ زنوزی (ر)، روضه پنجم، قسم دوم، ۸۲۴-۸۲۵؛ بزرگ، ط (الف)، ۲۸۷).
شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و در هیچ یک از کتب تذکره موجود به هیچ کدام از این پنج خاوری منظومه یوسف و زلیخایی نسبت داده نشده است.

اینک برای نمونه قسمتی را که در آنجا زنان مصری می خواهند شهادت دروغی

۱- منابع برای ترجمه حال خاوری شیرازی:

محمود، مجلس سیم، مرتبه دوم، ۱۷۹-۱۸۲؛ راوی، انجمن سیم؛ فرهنگ، ۴۷۷؛ دنبلی (ن)، نگارخانه سیم؛ دیوان بیگی، ۵۸؛ هدایت (م)، ب، ۱۲۶-۱۲۸؛ بسل، بوستان دوم؛ بهمن، رشته سیم، ۴۵۴؛ معصوم علی، ج، ۱۴۸؛ فسائی، ب، ۴۰-۴۱؛ اته، ۲۰۲؛ بزرگ، ط (الف)، ۲۸۸

بدهند تا یوسف در زندان افکنده شود از صفحه الف برگ هفتاد و یکم در اینجا می آوریم :

چوبزم نو گرفتاران سرآمد قلم بر شرح بزم دیگر آمد
 که چون یوسف زبزم بپیشان رفت بخلوتگاه خود دامن کشان رفت
 بتان نارستان کف کفیده بهم گفتند خون افشان ز دیده
 بما دیدی چه آن نامهربان کرد دل از ما برد ورو از ما نپان کرد
 ز دامن نگار شوخ دیده چو شد زین گونه دست ما بریده
 رسد هر دعوی بیجا بجایی اگر باشد کسی را دست و پای
 زلیخا را دل از جا برد باید قدم در کار او افشرد باید
 چو او بایار خود دمساز گردد دری هم بر رخ ما باز گردد
 بمهمانی است طبعش را چو میلی نبندد در بمهمان طفیلی .

بخش دوم

یوسف وزلیخاهایی که بفارسی سروده شده و نسخه آنها فعلا موجود نیست

۱- یوسف وزلیخای ابوالمؤید بلخی

تا آنجا که اطلاع داریم نخستین کسی که داستان «یوسف و زلیخا» را بنظم درآورده است ابوالمؤید بلخی است؛ ولی افسوس که این اثر گرانبهار دستخوش حوادث گردیده و از بین رفته است.

یکانه مأخذ این اطلاع ما همانا مقدمه‌یی است در بعضی نسخه‌های خطی یوسف وزلیخای منسوب بفردوسی بعنوان «گفتار اندر یاد کردن سبب این قصه» که هرمان‌آته آن را در مقاله‌یی که بعنوان «یوسف وزلیخای فردوسی» نوشته درج کرده است و در اینجا درص ۲۴-۲۵ بحثی از آن شد. مقدمه مزبور را برای سهولت امر می‌توان «مقدمه اهوازی» و آن یکی مقدمه را که برای طغان‌شاه سروده شده است «مقدمه خراسانی» نامید.

چنانکه آنجا دیدیم مقدمه اهوازی با این سه بیت شروع می‌شود:

دو شاعر که این قصه را گفته‌اند
بهر جای معروف و نهنفته‌اند
یکی بوالمؤید که از بلخ بود
بدانش همی خویشان را ستود
نخست او بدین درسخن بافته است
بگفته‌است چون بانگ دریا فته‌است.

و این بیتها صریحست در اینکه نخستین ناظم قصه یوسف و زلیخا ابوالمؤید بلخی است.

اطلاعات ما درباره این شاعر بسیار کمست. عوفی صاحب «لباب الالباب» درص ۲۶ از جلد دوم آن کتاب در ضمن شعرای عهد سامانی نامی از او می‌برد و این قطعه را بوی نسبت می‌دهد:

انگشت را زخون دل من زند خضاب گفتمی کزو بلاء تن وجان هر کسست
 عناب و سیم اگر نبودمان روا بود عناب برسپیکه سیمین اوبست .
 بمناسبت شاهنامه منثوری که نوشته است در «قابوسنامه»، «ترجمه تاریخ طبری»،
 «مجموع التواریخ» و «تاریخ طبرستان» تألیف ابن اسفندیار نیز ذکری از وی رفته است.^۱
 در بعضی جاهای تاریخ سیستان نیز ذکری از او هست.^۲ هدایت نیز در «مجمع الفصحاء» ج
 اول، ص ۸۱ از او نام برده ولی او را رونقی پنداشته و اشعار ابوالمؤید رونقی را برای او
 نوشته است، و حال آنکه در «لباب الالباب» پس از ذکر ابوالمؤید بلخی بلافاصله
 ابوالمؤید رونقی ذکر شده است .

۲- یوسف وزلیخای بختیاری

دومین منظومه «یوسف وزلیخا» را باز بموجب همان مأخذ که درباره ابوالمؤید
 بلخی بود شاعری متخلص به «بختیاری» نوشته است :
 پس از وی سخنرانی این داستان یکی مرد بد خوب روی و جوان
 نهاده و را بختیاری لقب گشادی بر اشعار هر جای لب .
 ترجمه حال و حتی نام این شاعر در هیچ جا دیده نمی شود و اطلاعات مادر باره وی
 منحصرست بآنچه از مقدمه اهوازی برمی آید.^۳ بنابراین مقدمه بختیاری شاعری جوان
 و خوب روی بوده که در زمان صاحب مقدمه می زیسته و همیشه بزرگان را می ستوده و
 جایزه می گرفته است . وقتی در اهواز بحضور امیر عراق شهنشاه می رود و چون عید نوروز

۱- رک. قزوینی، «بیست مقاله»، ۶-۵؛ سعید نفیسی، «ابوالمؤید بلخی» (شرق،

دوره اول، شماره سیم، ۱۲۹-۱۳۶)

۲- رک. تاریخ سیستان، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۵ .

۳- رک. ص ۲۴-۲۵

بوده و شعرا ثنا می گفته و وصله می گرفته اند او نیز با امید وصله بشنا گوئی امیر می پردازد. روزی دیگر قاری در مجلس امیر سوره یوسف را با آواز خوش می خوانده ، امیر از بختیاری می خواهد تا آن را منظوم سازد . بختیاری بنظم آن می پردازد و درین کار بسی رنج می برد .

صاحب مقدمه می گوید از قضا روزی پیش تاج زمانه اجل موفق سپهر وفا و محل در این باب سخن می راندم. مرا گفت تو نیز این قصه را بی بهترین شکلی بنظم در آور، تا اگر سخت نغز و پسندیده باشد تو رانزد دستور امیر عراق برم و از جانب وی مورد لطف و عنایت گردی . من خواهش وی را پذیرفتم و گفتم اگر خدا یاری کند از عهده این کار بر می آیم . اینست همه آنچه که درباره شاعر بختیاری می دانیم .

حالا باید دید این شاعر در چه زمانی بوده است. چون از مقدمه اهوازی بدست می آید که گوینده آن مقدمه باممدوح این شاعر که امیر عراق باشد همزمان بوده، زیرا در بیت دوازدهم آن درباره وی می گوید :

که بختش همایون و فیروز باد شبش تاقیامت همه روز باد

بنابراین با خود شاعر یعنی بختیاری نیز همزمان بوده است . پس اگر زمان گوینده مقدمه بدست آید زمان بختیاری نیز بدست می آید .

برای گرفتن این نتیجه می گوییم: یا مقدمه اهوازی در حقیقت بیوسف وزلیخای منسوب بفرردوسی تعلق دارد و مقدمه خراسانی را ، چنانکه درص ۲۷ احتمال دادیم، یکی از شعرای زمان ملکشاه سلجوقی که نسخه یی ازین بیوسف وزلیخا بدستش افتاده بر اول آن افزوده و آن نسخه را بطغانشاه برادر ملکشاه تقدیم کرده است، یا اینکه مقدمه خراسانی اصلست و مقدمه اهوازی بایوسف وزلیخای منسوب بفرردوسی ارتباطی ندارد و بعداً داخل آن شده است .

در هر دو صورت چون در مقدمه اهوازی از ابوالمؤید دبلخی شاعر دوره سامانیان

نام برده می‌شود و از عمیق بخارایی که داستان یوسف وزلیخا را بنظم کشیده است نذکری نیست، پس این مقدمه باید حداکثر مابین تاریخ تأسیس دولت سامانیان و وفات عمیق یعنی مابین (۲۶۱-۵۴۲) گفته شده باشد.

حالا اگر این مقدمه را متعلق بیوسف وزلیخای منسوب بفردوسی بدانیم چون همان‌طور که قبلاً دیدیم می‌دانیم که این یوسف وزلیخا و در نتیجه مقدمه آن نمی‌تواند از فردوسی یا معاصران او باشد و بعبارت دیگر از روی سبک‌شناسی نمی‌تواند مقدم‌تر بر دوره سلجوقی اول (۴۵۰-۵۵۰) باشد و از طرف دیگر چون بنا برین فرض این یوسف وزلیخا با افزودن مقدمه خراسانی بطغان‌شاه برادر ملک‌شاه متوفی در ۴۸۵ تقدیم شده است خود آن و مقدمه‌اش از سال ۴۸۵ نیز نمی‌تواند مؤخرتر باشد، پس مدت (۲۶۱-۵۴۲) تبدیل می‌شود بمدت (۴۵۰-۴۸۵) یعنی مقدمه اهوازی مابین سالهای (۴۵۰-۴۸۵) باید گفته شده باشد و ازین رو بختیاری که با گوینده این مقدمه هم‌زمان بوده است باید شاعر قرن پنجم بوده باشد.

و اگر بگوییم که مقدمه اهوازی ارتباطی با یوسف وزلیخای منسوب بفردوسی ندارد در آن صورت می‌توان تصور کرد که برطبق نظر عده‌یی از آنان که این یوسف وزلیخا را از فردوسی دانسته‌اند مانند نلد که و غیره^۱ مقصود از «امیر عراق» که درین مقدمه است شهنشاه بهاء‌الدوله ابوالنصر فیروز از حکمرانان آل بویه است که در مدت ۳۷۹-۴۰۴ در عراق عرب و اهواز و کرمان حکومت داشته است و بنا برین گوینده مقدمه و در نتیجه بختیاری هم‌زمان این حکمران یعنی شاعر قرن چهارم خواهد بود. چند نکته از مقدمه مزبور می‌تواند مؤید این تصور باشد:

۱- در مقدمه از امیر عراق و جشن برپا ساختن وی روز نوروز در اهواز بحث می‌شود و بهاء‌الدوله چنانکه گفته شد در عراق و اهواز حکومت داشته است.

- ۲- کلامه «شهنشاه» نیز که در بیت‌های ۲۰ و ۳۱ از مقدمه هست از جمله مؤیدات است، زیرا خلیفه‌القادیر بالله لقب «قوام‌الدین شهنشاه» بوی داده بود.^۱
- ۳- در بیت ۵۰ اسمی از «موفق» برده می‌شود:
- بمزدیک تاج زمانه اجل موفق سپهر وفاومحل
- و این امیر وزیر داشته بنام «موفق ابوعلی بن اسمعیل» که در بین سالهای ۳۸۶-۳۹۴ چندبار سمت نیابت یا وزارت وی را داشته است.^۲
- ۴- تخلص شاعر «بختیاری» نیز با این تصور وفق می‌دهد، زیرا چنانکه کتر ریو حدس می‌زند^۳ بختیاری باید شاعر درباری عزالدوله بختیار (۳۵۶-۳۶۷) بوده باشد. پس بنابراین فرض بختیاری باید شاعری باشد درباری که تخلص خود را مابین سالهای ۳۵۶-۳۶۷ از نام عزالدوله بختیار گرفته و پس از وی دوره حکومت عضدالدوله (۳۶۷-۳۷۲) و شرف‌الدوله (۳۷۲-۳۷۹) و بهاء‌الدوله (۳۷۹-۴۰۴) را نیز دریافته و قصه «یوسف وزلیخا» را بدستور این حکمران اخیر بنظم درآورده باشد.^۴

۳- یوسف وزلیخای عمیق بخارایی

عمیق بخارایی از شعرای معروف عهد سلطان سنجر سلجوقی و متوفی در سال ۵۴۳ نیز داستان «یوسف وزلیخا» را بنظم درآورده است. این اثر موجود نیست ولی عده‌یی از تذکره‌نویسان باین موضوع تصریح کرده‌اند:

دولتشاه گوید: «از شعرای بزرگست و در زمان سلطان سنجر بوده، قصه یوسف

۱- رک. شمس‌الدین سامی، ب، ۱۴۱۰ و تقی‌زاده، «مجله کاه»، دوره جدید، سال اول، شماره ۲، ص ۸ (پاورقی).

۲- رک. ابن‌الانیر، ط، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۵.

۳- رک. «Ethe, Firdausis Yusuf und Zalikha», 25, «Neupersische Litteratur», 230.

۴- رک. سیدحسین تقی‌زاده، «فردوسی وزندگی و آثار او» (هزاره، ۱۰۳-۱۰۴).

علیه السلام را نظم کرده است که در دو بحر توان خواند، استاد رشیدالدین و طواط سخنان او را در حدایق السحر با استشهاد می آورد و معتقد است^۱.

فخری هروی صاحب «روضه السلاطین» گوید: «در حین آنکه دختر سلطان رحلت کرد عمق بخارایی که قصه حضرت یوسف علیه السلام را نظم کرده و آن نظم ذوالبحرین است و رشید و طواط در حدایق السحر سخن او با استشهاد آورده است سلطان او را از بخارا بمر و طلبیده تا مرثیه گوید»^۲.

بیتی که رشید و طواط در «حدایق السحر» برای ذوالبحرین بنام «متلون» مثال آورده است این بیتست^۳:

ای بت سنگین دل سیمین قفا ای لب تو رحمت و غمزه بلا
که برد و وزن می توان خواند: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن ومفتعلن مفتعلن فاعلن
و از فحوای سخن دولتشاه و بویژه سخن فخری هروی دور نیست که بیت مزبور از یوسف وزلیخای عمق باشد^۴.

۴- یوسف وزلیخای مسعودی هروی

فقیر کن الدین مسعود بن محمد امام زاده نیز که از مشاهیر علمای ماوراءالنهر بوده و در فتح بخارا در سال ۶۱۷ بدست مغول کشته شده است بنا بگفته هرمان اته در «تاریخ ادبیات فارسی»، ص ۵۰ این قصه را بنظم در آورده ولی با تمام آن موفق نشده است^۵.

۱- دولتشاه، ۶۴

۲- فخری (ر)، برگ ۲۶۸

۳- رک. رشید و طواط، ۵۵

۴- منابع برای ترجمه حال عمق: عوفی، ب، ۱۸۱-۱۹۱؛ دولتشاه، ۶۴-۶۷؛ جامی (ب)، ۱۰۷؛ هدایت (م)، الف، ۳۴۵-۳۵۰؛ فروزانفر (سخ)، الف، ۲۴۵-۲۴۹؛ اته، ۱۱۷؛ شمس الدین سامی، ه، ۳۲۲۲؛ آذر، ۳۳۷-۳۴۲؛ شفق، ۱۰۲؛ ذبیح الله صفا، «عمق بخارائی» (مهر، سال سیم، شماره دوم، ۱۷۷-۱۸۱- شماره سیم، ۲۸۹-۲۹۵- شماره چهارم، ۴۰۵-۴۱۱)؛ مدرس، الف، ۱۴۵-۱۴۶

۵- درباره ترجمه حال وی رجوع شود به: عوفی، الف، ۱۸۱-۱۸۲، ۳۳۹؛

شمس الدین سامی، و، ۴۲۷۹

اته این موضوع را از عوفی نقل می‌کند، ولی از عبارت عوفی معلوم نمی‌شود که این اثر منظوم بوده است یا منثور. وی می‌گوید: «و آن صدر بزرگ را در دین و شریعت تصانیف مقبولست و قصه یوسف املا کرده است، هنوز تمام نکرده بود که آن یوسف مصر فضل را در چاه وحشت انداختند»^۱.

۵- یوسف وزلیخای مسعود دهلوی

شیرخان مسعود دهلوی ملقب به «مقبول‌الله» و متوفی در سال ۸۳۶ نیز بنا به گفته اسماعیل پاشا بغدادی صاحب «اسماء المؤلفین و آثار المصنفین» (جلد اول، ص ۴۲۰) قصه یوسف وزلیخا را بفارسی منظوم ساخته است.^۲

۶- یوسف وزلیخای آذری طوسی

نورالدین حمزه بن عبدالملک (یا علی ملک) آذری طوسی از شعرای شاهرخ فرزند تیمور لنگک بوده و در سال ۸۶۶ وفات یافته است.

دکتر عبدالوهاب عزام در مدخل «الشاهنامه»، ص ۲۶ منظومه «یوسف وزلیخا» بی بدو نسبت می‌دهد و می‌گوید: «و آذری احد شعرای السلطان شاهرخ بن تیمور لنگک، نظم یوسف وزلیخا». ولی در هیچ‌یک از کتب تذکره که در دسترسست چنین نسبتی بوی دیده نمی‌شود.^۳

۱- عوفی، الف، ۱۸۲

۲- منابع برای ترجمه حال وی: شمس‌الدین سامی، و؛ ۴۲۷۸-۴۲۷۹؛ اسماعیل پاشا،

الف، ۴۲۰؛ علی حسن، ۴۰۵

۳- رک. دولت‌شاه، ۳۹۸-۴۱۲؛ جامی (ب)، ۱۲۰-۱۲۱؛ خواندمیر، د، ۶۱؛ فخری،

۱۰؛ مق. حکیم، ۱۸۵-۱۸۶؛ آذر، ۸۸-۸۹؛ هدایت (م)، ب، ۶؛ «(ر)، ۳۹-۴۰؛ معصوم علی،

ج، ۲۵-۲۶؛ تسکین (ر)؛ ۶۳؛ نوری، مجلس ششم؛ شیرعلی؛ ۶۸؛ اسماعیل پاشا، الف، ۳۳۷؛

صدیق، ۲۹-۳۰؛ قدرت، ۳۰-۳۲؛ باقر، ۲۴۵-۲۴۷؛ فرشته، الف، ۶۲۷-۶۲۹، ۶۵۱-۶۵۲؛ بزرگ،

ط (الف)، ۳-۴؛ ابن یوسف (مجلس)، ۵۱۳-۵۱۶؛ مدرس، الف، ۱۹؛ رازی (خ)، ۵۶۵-۵۶۸؛ زوزی

(ر)، روضه پنجم، قسم دوم، ۷۸۶-۷۸۷؛ کاتب‌چلبی، ماده «یوسف وزلیخا»

۷- یوسف وزلیخای مسعودی

خواجه مسعودی متوفی در سال ۸۹۰^۱ بنا بر گفته سام میرزا (درص ۱۰۵) مثنویهای بسیاری گفته که از جمله آنها «یوسف وزلیخا»، «مناظره تیغ و قلم» و «مناظره شمس و قمر» است. در دیگر مآخذ نیز فقط ازین سه مثنوی نام برده شده^۲ و از آنها هم تنها مثنوی «تیغ و قلم» موجود است که نسخه خطی آن در کتابخانه انیورسیتته استانبول بشماره ۱۱۴۶ جزو کتب خطی فارسی دیده شد. این اثر ببحر متقاربست^۳ و نظم آن در سال ۸۶۷ بپایان رسیده است.

از مثنوی «یوسف وزلیخا» نمونه‌ی در دست نیست، ولی سام میرزا (درص ۱۰۶) و آذر (درص ۳۴) این بیت را در وصف دهن از مثنویات وی می‌نویسند:

نمکدانی بتنگی چون دل‌مور نمک چندانکه در عالم قندشور

از مثنویهای او، چنانکه دیدیم، سه مثنوی «یوسف وزلیخا» و «مناظره تیغ و قلم» و «مناظره شمس و قمر» در میان ارباب تذکره شهرت دارد و «مناظره تیغ و قلم» از بحر متقاربست، پس بی‌تی که سام میرزا و آذر نقل میکنند یا از «یوسف وزلیخا» باید باشد یا از «مناظره شمس و قمر»، ولی چون وزن آن بیت با وزن عمومی مثنویهای «یوسف وزلیخا»

۱- مآخذ برای ترجمه حال این شاعر:

سام، ۱۰۵-۱۰۶؛ فخری، ۳۸-۳۹؛ مق. حکیم، ۲۱۲؛ خواندمیر، د، ۳۳۶-۳۳۷؛ آذر، ۲۴؛ خوشگو، حرف م؛ زنوزی (ر)، روضه، پنجم؛ قسم دوم، ۹۱۶؛ نور، ۹۶؛ معصومعلی، ج، ۴۷؛ صبا، ۶۲۷-۶۲۸؛ شمس‌الدین سامی، و، ۴۲۸

۲- رک. فخری، ۳۹؛ مق. حکیم، ۲۱۲؛ شمس‌الدین سامی، و، ۴۲۸؛ *Ethe*

«*Neu persische Litteratur*»، 331

۳- که با این بیت آغاز می‌شود:

حقیقت بنام خدا باز گفت

قلم چون بتیغ زبان راز گفت

و با این بیت خاتمه می‌یابد:

گراهل کمالی برین ختم کن

نهایت ندارد کمال سخن

یکی است بنابراین با احتمال قوی می‌توان گفت که این بیت از «یوسف وزلیخا» است نه از «مناظره شمس و قمر».

و نیز سام میرزادرس ۱۰۵ این بیت را از «مناظره تیغ و قلم» او می‌نویسد در تعریف شتر:

جهانگردی حلیمی بردباری ز گلزار جهان قانع بخاری

ولی چنانکه دیدیم «مناظره تیغ و قلم» از بحر متقاربست، پس این بیت نیز مانند بیت گذشته با احتمال قوی باید از مثنوی «یوسف وزلیخا» باشد.

۸- یوسف وزلیخای تذروی ابهری

تذروی ابهری^۱ خواهرزاده نرگسی ابهری نیز که در سال ۹۷۵ در هندوستان بدست عده‌یی اززدان کشته شده مثنوی یوسف وزلیخایی گفته است. میرعلی شیرقانع تنوی در کتاب «مقالات الشعراء»، چاپ کراچی، ۱۹۵۷، در ضمن ترجمه حال خان اعظم میرزا عزیز کو که خلف شمس الدین محمدخان اعظم، ص ۱۹۹ گوید:

«وبرادرش محمدیوسف خان نام^۲ امیرقابل بوده. «تذروی» مثنوی «یوسف وزلیخا» بنام او گفته.»

ولی بعضی تذکره نویسان مانند بداونی و شمس الدین سامی این مثنوی را بنام «حسن و یوسف» نوشته‌اند.

بداونی دوازده بیت از این اثر در کتاب خود آورده است که بیت اول از آنها

۱- منابع برای ترجمه حال این شاعر:

بداونی، ج، ۲۰۲ - ۲۰۴؛ خوشگو، حرفت؛ قدرت، ۱۲۵؛ آذر، ۲۲۸؛ علی حسن،

۸۳ - ۸۴؛ شمس الدین سامی، ج، ۱۶۳۰ - ۱۶۳۱؛ بزرگ، ط (الف)، ۱۶۷

۲- محمدیوسف خان (و بقول بداونی یوسف محمدخان) برادر بزرگتر میرزا عزیز کو که

بوده و در سال ۹۷۳ در گذشته است.

مطلع اثرست :

بنام آنکه روی دشمن و دوست
 بهر جانب که باشد جانب اوست
 و دیگر ابیات در تعریف اعضای محبوب :

رخش آینه گردن دسته عاج
 پری رویان بآن آینه محتاج
 کفش چون آفتاب آینه نور
 شعاع آفتاب انگشت آن حور
 بچشم عقل فرق آن شکر لب
 شهابی بود رخشان در دل شب
 ندانستم غلط کردم شهابی
 میان سنبلستان جوی آبی
 ز نفاس آرزو ببریده امید
 بچاه ناامیدی مانده جاوید
 هوس گردیده گردش گاه بیگانه
 چو صید تشنه بر پیرامن چاه
 فراز بینی آن نخل مقصود
 مقوس ابروان و سمه آلود
 دمیده بر خلاف رسم و آیین
 دو برگ سوسن از یک شاخ نسرين
 بچشم بینی آن نور دیده
 بود چون شبنمی بر گل دمیده
 بمرج عصمت آن در ناسفت
 دو ماه نوشته بایکدگر جفت
 بلطف از غنچه سوسن زیاده
 زبان در کام لب و بر لب نهاده!

۹- یوسف وزلیخای موجی بدخشانی

قاسم خان موجی بدخشانی^۱ از امرای همایون شاه (۹۳۷ - ۹۶۳) و متوفی در سال ۹۷۹ نیز یک مثنوی «یوسف وزلیخا» گفته است دارای شش هزار بیت. بدآونی ۱۳ بیت از این مثنوی در ضمن ترجمه حال وی در «منتخب التواریخ» (ج ۳، ص ۳۴۴-۳۲۶)

۱- رک. بدآونی، ج، ۲۰۲-۲۰۳

۲- برای ترجمه حال موجی علاوه بر «منتخب التواریخ» رجوع شود به :

خوشگو، حرفم؛ حدیق، ۴۳۷؛ هس الدین سامی، ۱، ۴۴۶؛ مدرس، د، ۹۴

آورده است و اینک آن ابیات بدینجا نقل می‌شود:

مرصع موی بندی بی‌بهایش	زیبقدری فتاده در قفایش
نکرد از لعل نساب آویزه گوش	که بود آویخته دل‌های مدهوش
نکرده از کمال لطف دوران	زلولوی ترش زیب‌گریبان
که بهر زینت جیب نکویش	چکیده قطره خونی زرویش
چوزرخود را بی‌پایش داده پامال	روان افتاد در پایش چو خلخال
بیاض گردنش چون شمع کافور	زجیش سرزده سر رشته نور
زبازوسیم را ساعد شکسته	زساعت برسمن گلدسته بسته
از ان گلدسته‌های نازنینش	سمن‌پر بود هر دو آستینش
کفش بر گک گلی آورده درمشت	بر او چون غنچه زنبق هرانگشت
برو دوشش که برده عقل را هوش	گرفته خرمن گل را در آغوش
چو آمد در بیاض حسن تقریر	صفای سینه‌اش صافتر از شیر
دوپستانش که در خوبی است یکتا	حبابی گشته از شیر آشکارا
میانش برتر از حد بیانست	که اینجا نازکیها در میانست.

امین احمدرازی صاحب کتاب «هفت اقلیم» نیز سه بیت از او ذکر کرده است که دو بیت از آنها همان بیت‌های ششم و سیزدهمست از سیزده بیت مذکور و دیگری این بیت در میان آنها:

نموده دست صنعش از تقنن هلال و بدر در يك روی ناخن .

۱۰ = یوسف وزلیخای سالم تبریزی

محمود بیگ‌سالم که از اعیان تبریز و از احفاد جهان‌شاه ترکمان بوده و در دوره سلطنت شاه طهماسب اول صفوی (۹۳۰-۹۸۳) می‌زیسته است^۱ علاوه بر مثنوی‌های

۱- در باره ترجمه حال وی علاوه بر آنچه در متن ذکر شده است رجوع شود به:

صدیق، ۲۰۰؛ شمس‌الدین سامی، د، ۲۴۹۴؛ صبا، ۲۸۴ - ۲۸۵

«مهر و وفا»، «لیلی و مجنون» و «شاهنامه شاه پهماسب»، مثنوی «یوسف وزلیخا» بی نیز گفته است که نسخه آن موجود نیست ولی از بعضی ابیات آن که در کتب تذکره باقی مانده است معلوم می گردد که از عهده آن بسیار خوب برآمده است. تقی الدین کاشی صاحب «خلاصه الأشعار» بنا بنقل مرحوم تربیت در «دانشمندان آذربایجان» (ص ۱۷۳) درباره وی گوید: «وفور و قوف آن حضرت در فن شعر خصوصاً مثنوی بمرتبه بی است که قلم سخن آرا در توضیح آن بعجز و قصور معترفست ... و نظم کتاب «یوسف وزلیخا» بر ثبوت این دعوی برهانی است معین و لطافت ابیات آن مثنوی فصاحت انتما بر ظهور این معنی دلیلی است مبرهن و چون ابیات آن مثنوی آبدار در اکثر عراق و تمامی بلاد آذربایجان و نواحی آن مشهورست و ابیات لطافت انگیز آن نظم بحر آثار بر السنه افواه طبقات انام جاری و مذکور لاجرم خامه دوزبان از ثبت آن محروم مانده ...».

مرحوم تربیت درص ۱۷۳ - ۱۷۴ «دانشمندان آذربایجان» این هفت بیت را که

ظاهر آن در خاتمه «خلاصه الأشعار» مندرجست از «یوسف وزلیخا»ی وی نقل می کند:

تعالی الله زناز خوب رویان	مژه عاشق کش و لب عذر گویان
کشیدن خنجر مژگان که بر خیز	گشادن غنچه خندان که مگریز
بظاهر نقد جان دادن بغارت	پنهانی باشقیعان در اشارت
بخونریزی شتابان آشکارا	پی هر گام کردن صد مدارا
بچشمان ستمگر بیم دادن	در لطف از لب خندان گشادن
به از صد لطف جویری کان جفاکار	چو گوید رونرفته خواندت باز (کذا)
هزاران جان فدای آنکه جانان	کشد وز خنده پنهانی دهد جان.

صادقی نیز درص ۱۱۰ - ۱۱۱ گوید: «یوسف وزلیخا را تتبع کرده و در حقیقت

اگر نامش «یوسف وزلیخا» نبود آن ابیات شهرت می یافت» و این چهار بیت را از آن مثنوی نقل می کند:

گهی کز قنات نیکو خصالی نشانم در ریاض جان نهالی
 دوآند ریشه‌ها در استخوانم بیچند خوش بر او رگهای جانم
 چو در آب و زمین جان ناشاد شود نازک نهالش سرو آزاد
 بتندی از برم گیره کناره شود رگهای جانم پاره پاره .

آذر بیگدلی نیز درص ۱۸ می‌نویسد: «گویند مشغول یوسف زلیخا گفته که حال درمیان نیست» و پس از هرج دو بیت اول از هفت بیت که مرحوم تربیت نقل کرده است این یک بیت را نیز اضافه می‌کند:

ستم بر چشم و بر لب خنده راه عیان در جنگ و پنهان آشتی خواه .

ازین دو اوردیم بیت که در تذکره‌ها باقی مانده و مذکور افتاد ارزش ادبی این مشغولی تا حدی معلوم می‌گردد، که هشتی نمونه خروارست، ولی افسوس که اثری بدین خوبی از میان رفته و جز بی‌تی چند که نوشته آمد نشانی از آن باقی نمانده است .

۱-۱ = یوسف و زلیخا: اوحدی بلیانی

میر تقی‌الدین اوحدی بلیانی فرزند معین‌الدین و متوفی در سال ۱۰۳۰^۱ نیز این داستان را بنام «یعقوب و یوسف» یا «یوسف و یعقوب» بنظم در آورده ولی افسوس که نمونه‌ی از آن باقی نمانده است. رجوع شود به: اته، ۵۳ و شمس‌الدین سامی، ج، ۱۶۵۹

۱- منابع برای ترجمه حال اوحدی بلیانی:

تقی کاشی (خ)، اصل سیم (مقدمه)؛ نصر آبادی؛ ۳۰۳-۳۰۴؛ آذر، ۳۱۳؛ قدرت، ۱۲۶،
 ۱۲۹؛ سنهلی، ۷۷؛ علی‌حسن، ۸۸-۸۹؛ فسانی، ب، ۲۵۳؛ داور، حرف‌الالف؛ مدرس،
 الف، ۱۲۲-۱۲۳؛ بزرگ، ط (الف)، ۱۷۳، ۱۷۴

۱۲ = یوسف وزلیخای مقیم شیرازی

مقیم شیرازی^۱ برادر کوچکتر منصف طهرانی و معاصر شاهجهان (۱۰۲۷-۱۰۶۸) نیز از شعری است که مثنوی «یوسف وزلیخا»یی بآنان نسبت داده اند. ولی بعضی از تذکره نویسان فقط يك بیت از او نقل می کنند.

نصر آبادی (درص ۲۵۲) می گوید: «عزیزی از زبان ملا غیرت همدانی می گفت که این بیت از مقیم است و من از او شنیده ام:

براهش خانه یی ازنی بنا کرد درون نی بسان ناله جا کرد.

آذر (درص ۳۰۹) می گوید: «گویا سوای این يك شعر شعر دیگر نگفته باشد».

۱۳ = یوسف وزلیخای ملا شاه بدخشانی

ملا شاه بدخشانی^۲ از عرفای قرن یازدهم نیز که در سال ۱۰۲۴ به هندوستان رفته و ما بین سالهای ۱۰۶۹-۱۰۷۲ در آنجا در گذشته است از جمله کسانی است که در استان یوسف وزلیخا را بنظم در آورده اند. وی چند مثنوی عرفانی گفته است بنام «رساله ولوله»، «رساله هوش»، «رساله نسبت»، «رساله مرشد»، «رساله دیوانه» و غیر آنها که یگانه

۱- درباره ترجمه حال مقیم شیرازی بدین منابع رجوع شود:

نور، ۱۰۰-۱۰۱؛ صبا، ۶۴۵-۶۴۶؛ زبوزی (ر)، روضه پنجم، قسم دوم، ۹۲۶؛ علی حسن، ۴۴۳؛ معصومعلی، ج ۱، ۱۴۴؛ داور، حرف الیم؛ نصر آبادی، ۲۵۲؛ آذر، ۲۳۳، ۳۰۹-۳۱۲؛ شمس الدین سامی، و، ۴۳۶۵؛ فسائی، پ، ۱۵۱.

۲- رک. ات، ۵۳؛ تربیت، ۱۷۵؛ 12، nr. 1765، II، «Bodleian» Ethe.

۳- منابع برای ترجمه حال ملا شاه:

نصر آبادی، ۶۳؛ شبرعلی، ۱۲۷-۱۳۹؛ خوشگو، حرف شد؛ علی حسن، ۴۴۴؛ شمس الدین سامی، و، ۴۳۸۸؛ مدرس، د، ۷۲-۷۳.

نسخه خطی آنها در ایندیا افسیس بشماره ۵۷۸ موجود است و منظومه یوسف وزلیخا نیز در میانه آنهاست^۱ و چنین آغاز می شود:

آهیی حسن یوسف ده بیان را بده عشق زلیخا این زبان را^۲.

۱۴ = یوسف وزلیخای خلیفه ابراهیم بدخشانی

محمد ابراهیم خلیل الله بدخشانی معروف به «خلیفه ابراهیم» نیز که در تاریخ ۱۰۸۷ در شاهجهان آباد دهلی تولد یافته و در سال ۱۱۶۰ در همانجا می زیسته است بنا بگفته آته^۳ این داستان را بنام «احسن القصص» برشته نظم کشیده است، ولی افسوس که نمونه‌یی از آن بدست نیامد.

ترجمه حال این مرد عارف را صاحب تذکره «ریاض الشعراء» که باوی همعصر بوده است بتفصیل می نویسد و می گوید: «تاحال تحریر که یک هزار و یکصد و شصت هجری است در شاهجهان آباد تشریف دارند»^۴.

۱۵ = یوسف وزلیخای نامی اصفهانی

میرزا محمد صادق نامی^۵ وقایع نگار کریم خان زند و مؤلف «تاریخ گیتی گشا» و متوفی بسال ۱۰۲۴ نیز داستان «یوسف وزلیخا» را بنظم آورده است. ارباب تذکره

۱- علت اینکه این منظومه را جزو ناموجودها شمردیم آنست که در دسترس نبود.

۲- رک. آته، ۱۷۹؛ Abdul Muqtadir, II, nr. 329.

Ethe, «India Office», II, 402; nr. 1580

۳- Ethe, «Firdausis Yusuf und Zalikha», 34.

» » «Neupersische Litteratur», 232

۴- رک. ارمغان، سال دوازدهم، شماره هشتم، ۵۵۹ - ۵۶۷

۵- منابع برای ترجمه حال وی:

آذر، ۴۲۹؛ زنوزی (ر)، روضه پنجم، قسم دوم، ۹۳۱؛ محمود، مجلس سیم، مرتبه اول، ۱۰۸-۱۰۹؛ علی حسن، ۵۰۲-۵۰۳؛ شمس الدین سامی، و، ۴۵۵۴؛ هدایت (م)، ب، ۵۲۳-۵۲۴؛ سعید نفیسی، «دیباچه» (تاریخ گیتی گشا، طهران، ۱۳۱۷ شمسی، ب-ش)؛ ابن یوسف (مجلس)، ۱۸۱-۱۸۲

سه مثنوی بوی نسبت می دهند: « لیلی و مجنون » ، « خسرو و شیرین » ، « وامق و عذرا » ، ولی عبدالرزاق خان دنبلی که باوی بسیار آشنا بوده است در ترجمه حال او در « نگارستان دارا » (نگارخانه چهارم) علاوه بر مثنویهای مزبور و مثنوی دیگر نیز از او می نویسد: « درج گهر » و « یوسف وزلیخا ». افسوس که از مثنوی یوسف وزلیخای وی نسخه‌یی موجود نیست و نمونه‌یی از آن نیز بدست نیامد .

۱۶ = یوسف و زلیخای شوکت قاجار

اته در ص ۵۳ گوید: « بسال ۱۲۳۳ هـ . (۱۸۱۸ م .) نظم حماسی یوسف وزلیخای مختصرتری از طرف شوکت نامی که از طرف فتحعلی شاه حکومت شیراز داشته سروده شده است ». و نیز در ص ۹۰ گوید: « داستان رمانتیک شاهزاده همایونفال و گلندام دختر وزیر ، اثر طبع شوکت که در عهد فتحعلی شاه زندگی می کرد و همان شاعرست که قصه یوسف (بند ۱۳) و نیز داستان رمانتیک « همایون و ملکناز » را که دو عاشق حیدرآبادی بوده اند هم بنظم کشیده » .

در کتابخانه بریتیش موزه نوم مجموعه‌یی است بشماره Add. 18,546 و بنام « مثنویات شوکت » (۱). این مجموعه دارای ۹۶ برگ است و حاوی چند مثنوی که نخستین آنها شرح مسافرت شاعرست بشیراز و دومی شرح مسافرت وی بخروشان و مشهد و نیشابور و فیروزکوه و برگشتن او بطهران و دیدار محبوبش . مثنوی سیم « یوسف و زلیخا » است در بیست برگ (از ص ب برگ ۴۶ تا ص ب برگ ۶۶) و تقریباً دارای پانصد بیت که بیت اول آن اینست .

رقمپرداز این محکم حکایت عبارتساز این شیرین روایت

پس از « یوسف وزلیخا » مثنوی « شاهزاده همایونفال و گلندام دختر وزیر »

است تا آخر مجموعه .

صاحب فهرست (**Rien**) می گوید : « این شاعر ظاهراً با خاندان سلطنتی رابطه‌ی داشته و از اثرش معلوم می‌گردد که فتحعلی شاه وی را از طهران بشیراز فرستاده بوده تا حکومت آن شهر را بدست بگیرد . در شیراز مریض می‌شود و سه تن از خاندان سلطنتی از وی پرستاری می‌کنند : شاهزاده و خواهرش و مادرش که نخستین زوجه شاه بود. در آن هنگام سی‌وشش سال بود که شاهزاده حسینعلی میرزا بزرگترین پسر فتحعلی شاه واهی ایالت فارس بود و در شیراز دربار شاهانه‌ی داشت ؛ شاعر نیز بیست و دو ساله بود و ملکه پنجاه ساله و شاهزاده خانم هیجده ساله . »

پرواضحست که این « یوسف وزلیخا » همانست که اته ازان نام می‌برد . ولی در عهد فتحعلی شاه از ایل قاجار دو شاعر وجود داشته که متخلص به « شوکت » بوده‌اند، یکی محمدتقی میرزا ملقب به « حسام السططنه » از فرزندان بزرگ فتحعلی شاه که بقول دیوان بیگی (ص ۲۱۵) در سال ۱۲۸۰ در گذشته است ، و دیگری محمدقاسم خان پسر اعتضادالدوله سلیمان خان متخلص به « عزت » پسر محمدخان قاجار خال آقا محمد شاه که فتحعلی شاه وی را بفرزندی تربیت کرد و داماد خویش ساخت و همشیره فرها نقر مای فارس حسینعلی میرزا را باز درواج او در آورده بفارس فرستاد (رک . هدایت (م) ، الف ، ۳۹) . لیکن از توضیحاتی که ریو درباره شاعر می‌دهد معلوم می‌گردد که صاحب مثنوی « یوسف وزلیخا » محمدقاسم خان بوده است^۱ نه محمدتقی میرزا .

۱۷ = یوسف و زلیخای چشم

بنا بفهرست کتابخانه بانکیپور^۲ شاعری از شعرای عهد فتحعلی شاه قاجار

۱ - برای ترجمه حلی محمدقاسم خان شوکت بدین منابع رجوع شود : زاوی ، انجمن دوم ، شخص ۱۰۴ ؛ دنیلی (ن) ، نگارخانه دوم ، شخصی ۱۹ ؛ محمود ، مجلس اول ، ۱۹ ؛ بسل ، بوستان اول ؛ شاعلو ، ۲۴ ؛ مجیز ، ۲۴

(۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) نیز که متخلص به «حشمت» بوده مثنوی، یوسف وزلیخایی گفته است. از آنجاست:

آلهی گوهر مقصود بنما بطور دل تجلایی بفرما .
تاریخ نظم این مثنوی ۱۲۳۶ است ، چنانکه گویند :
دل حشمت ازین مرده شکفته چو گل گلدسته‌ها بسته نهفته
بعهد دولت شاه مظفر سریر آرای ایران مهر افسر
مظفر فر دلاور شاه جم جاه شه گیتی ستان فتح علی شاه
بسال الف افزون بدو ضد سال دگرسی و شش افزون بر نکو فال .

مرحوم، تربیت نیز در دانشمندان آذربایجان « (ص ۱۷۵) در عدد کسانی که داستان «یوسف و زلیخا» را بنظم در آورده اند از شاعری متخلص به «حشمت» که در قرن سیزدهم می زیسته نام می برد. ولی چنانکه می دانیم در قرن مزبور و معاصر با فتحعلی شاه دو شاعر بتخلص «حشمت» وجود داشته اند، یکی محمد حسین میرزا فرزند محمدعلی میرزا قاجار و دیگری همایون میرزا از فرزندان فتحعلی شاه قاجار و متوفی بسال ۱۲۷۳ که ابتدا «حشمت» تخلص داشته و بعداً آن را به «همایون» تبدیل کرده است و صاحب «الذریعة» مثنوی «یوسف و زلیخا» را ازین شوکت می داند (رک بزرگ، ط (الف)، ۲۵۶، (۱)).

۱۸- یوسف وزلیخای حاذق هروی

ابن عاشور بخارایی در کتاب «تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب» معروف به

۱- برای توجه حلقه این دو شاعر رجوع شود به :

دنبلی (ن)، نگارخانه دوم، شخص ۱۰ و شخص ۱۵؛ محمود، مجلس اول، ۱۶، ۱۷، ۱۸؛
ممیز، ۲۲-۲۳؛ راوی، انجمن دوم، شخص ۱۲؛ بسل، بوستان اول؛ شاملو، ۲۲-۲۳؛ هدایت (م)،
الف، ۲۲؛ دیوان بیگی، ۵۷، ۵۸؛ مدرسن، الف، ۳۲۸

« تذکره قاری » که در سال ۱۲۸۸ تألیف کرده است در ترجمه حال جنیدالله حاذق هروی (طبع طاشکند، ۱۳۳۲، ص ۸۰-۸۱) منظومه یوسف و زلیخایی بدو نسبت می‌دهد و می‌گوید:

«... بخوفند رفته قصه یوسف زلیخا را بنام حاکم آنجا بنظم آورده... بعد از فوت عمرخان باز بحکم العود احمد ببخارا آمده ... متوهم شده بشهر سبز رفته در آنجا بقتل رسید ... »

حاج محمد آقا نخجوانی يك نسخه خطی ازین منظومه در شهر کابل در کتابخانه خصوصی آقای غلام سرور گویا دیده و این چهار بیت را از اول آن یادداشت کرده‌اند:

الهی سینه‌ام را ساز قانون ز آهش بند تارناله مضمون
 که عشق نغمه پردازش نوازند نوا از قصه عشاق سازد
 مرا از چاه تاریک خیالی بر آور معنی یوسف جمالی
 که تا کرده عزیز مصر گفتار زلیخای خرد او را خریدار .
 و همچنین این بیت را که آخرین بیت کتابست :

نمود الهام در تاریخش انشا « مفصل قصه یوسف زلیخا » .

چنانکه دیده می‌شود مصراع دوم بیت مزبور ماده تاریخست برای نظم این مثنوی و معلوم می‌دارد که شاعر آن را در سال ۱۲۳۹ برشته نظم کشیده است .

۱۹ = یوسف و زلیخای کاتب بلخی

و نیز ابن عاشور در ترجمه حال ملا عبدالصمد بلخی متخلص به «کاتب» در ص

۲۲۲ گوید :

«... قصه یوسف زلیخا را بنظم در آورده در سالف زمان بعضی از ابیات و مثنوی

او بنظر درآمده اکثر آن مرغوب و هموارست در وقت تحریر کتاب چیزی از آن بخاطر مشوش نبود» و درص ۲۲۳ گوید: «الحال (یعنی در سال ۱۲۸۸) در قید حیات و بمنصب قدیمی خود منصوب می باشد ...».

۲۰ = یوسف وزلیخای شیرین

همچنین در ترجمه حال شاعری بنام و تخلص «شیرین» (ص ۱۵۵-۱۵۷) که در حین تألیف کتاب جوان بوده و چایفروشی و اسلحه سازی و زردوزی و طبابت نیز می کرده است (این شاعر بجز ملا محمد شریف متخلص به «شیرین» است که با این شاعر معاصر ولی پیرتر از وی بوده است) گوید:

«... کتاب یوسف وزلیخا را نیز بنظم در آورده و این چند بیت شاهد حال اوست.

در وصف باغ گفته:

چمنپرداز گلهای معانی	بساط آرای باغ خوش بیانی
دبیر عقل یعنی كلك بهزاد	چنین آرایش طرز سخن داد
که چون یوسف گل باغ نبوت	روان شد در چمن چون ابر رحمت
خرامان چون قدش از ناز کردند	بپایش سبزه پای انداز کردند
ز شرم عارضش شد در عرق گل	ز تار کاکلش آشفته سنبل
کنیزانی که در اطراف وی بود	بنات النعش بر درورد جدی بود
بهر سو چون خرامان گشت خرم	زمین تا آسمان از خیر مقدم
بتعریف قدش قمری زهر سو	بگفتی همچو این قد سرو کو کو».

خاتمه

در خاتمه این بخش بنظر می رسد که اگر باشتباهاتی که بعضی از مؤلفان و تذکره نویسان را در نسبت مثنوی «یوسف وزلیخا» بعد از پی از شعر ابرخ داده

است اشاره نماییم سودمند باشد. گرچه اغلب این اشتباهات را تا کنون در ضمن بیان موضوع بطور پراکنده دیده ایم، ولی مقصود در اینجا آنست که آنها را یکجا و فهرست وار از نظر خوانندگان محترم بگذاریم تا بهتر بتوانند بحفاظت بسپارند:

۱- مرحوم تربیت در «دانشمندان آذربایجان»، ص ۱۷۵ پیرجمالی (پیرجمال اردستانی) را که در سال ۸۷۹ در گذشته است از جمله کسانی می شمارد که قصه یوسف و زلیخا را بنظم آورده اند، ولی اثر او که به «کشف الارواح» یا «یوسفنامه» موسومست منظوم نیست بلکه مخلوطی است از نظم و نثر. رک: ابن یوسف (مجلس)، ۵۴۸.

۲- همچنین در همان جا از «جوهری تبریزی» نام می برد، ولی چنانکه در ص ۵۲ دیدیم مثنوی «یوسف و زلیخا» از جوهر است نه از جوهری.

۳- و نیز وی در همان جا و ابن یوسف در «فهرست کتابخانه مجلس»، ص ۷۰۳-۷۰۴ «یوسف و زلیخا»ی شعله را از شعله اصفهانی (سید محمد طیب) پنداشته اند، ولی چنانکه در ص ۴۵-۴۶ دیدیم آن مثنوی از شعله گلپایگانی (ملا مهدی) است نه از شعله اصفهانی.

۴- باز مرحوم تربیت در همان جا از «ناظم گلپایگانی» نام می برد، و چنانکه در ص ۴۷ گفته شد شاعری بدین نام اصلاً وجود ندارد و منشأ اشتباه مذکور عبارتی است که در پشت برگ اول از نسخه خطی یوسف و زلیخای شعله گلپایگانی متعلق بکتابخانه مجلس نوشته شده است.

۵- محمد صالح بن محمد تقی استرآبادی در «تذکره علماء و شعراى انترآباد» که بسال ۱۲۹۴ تألیف کرده و نسخه خطی آن در مجموعه شماره ۴۳۳۰ کتابخانه ملک هست در ترجمه حال هلالی جغتائی استرآبادی متوفی در اوایل ربع دوم قرن دهم سه مثنوی بدو نسبت می دهد که یکی از آنها «یوسف و زلیخا» است و این بیت را از آن مثنوی نقل می کند:

غم پیری سمن بر سنبلس ریخت ز آسیب خزان برگ گلش ریخت

ولی دیگر تذکره نویسان اسم این سه مثنوی را « شاه و درویش » و « لیلی و مجنون » و « صفات العاشقین » نوشته و بعضی از آنان بیت مذکور را از « صفات العاشقین » ذکر کرده‌اند. ازین مثنوی که بطبع هم رسیده است يك نسخه خطی در کتابخانه تربیت بشماره ۴۵ هست و موضوع آن، چنانکه از نامش نیز معلوم می‌گردد، صفات عاشقانست و هیچ گونه ارتباطی با داستان یوسف و زلیخا ندارد جز اینکه بر وزن عمومی « یوسف وزلیخا » است و چند بیتی هم در صفت زلیخا دارد که با بیت مذکور برابرا شروع می‌شود:

غم پیری سمن بر سنبلش ریخت ز آسیب خزان بر گک گلش ریخت
 سیه بادام او از جور ایام شد از عین سفیدی مغز بادام
 بیباض موی او شد معجز او بین کاخر چه آمد بر سر او الخ

۶- در ترجمه « تاریخ ادبیات فارسی » تألیف هرمان اته، ص ۲۰۸ گوید:

« يك یوسف و زلیخا هم توسط حبیب‌الله شهاب بنظم کشیده شد که همو خسرو و شیرین هم ساخته ». و چون در کتب گذر کرده شاعری بنام حبیب‌الله شهاب دیده نمی‌شود که داستان یوسف و زلیخا را بنظم کشیده باشد ناچار باید قبول کرد که با شتاب پدر بجای پسر گذارده شده و صحیح آن عبدالله بن حبیب‌الله یعنی همان شهاب ترشیزی است که مثنوی « خسرو و شیرین » هم ساخته و مترجم محترم در ص ۵۴ بنسخه خطی « یوسف و زلیخا » ی وی که در کتابخانه مجلس است اشاره کرده است.

۷- م. فؤاد کپرنولو در « اسلام آنسیکلوپدیسی »، جلد پنجم، قسم اول،

ماده « حمدی »، ص ۸۴ گوید: می‌دانیم که موضوع یوسف و زلیخا در ادبیات ایران از مؤید بلخی و بختیاری اهوازی گرفته تا شعرای متأخر مانند هائف اصفهانی و آذر موضوع مهمی برای مثنوی نویسی بوده است.

این نیز اشتباه است، زیرا هیچ يك از اباب تذکره به هاتف اصفهانی مثنوی «یوسف وزلیخا» نسبت نداده‌اند و شهرت وی با ترجیع بند معروفش است.^۱

۸- صاحب قاموس الاعلام «درماتة «زلیخا» (جلد چهارم، ص ۲۴۲۰) می گوید: قصه یوسف وزلیخا را اکثر شعرای اسلام، ازان جمله نظامی و جامی در فارسی و فضولی در ترکی برشته نظم کشیده‌اند. و حال آنکه در هیچ يك از کتب تذکره و دیگر منابع دیده نمی‌شود که نظامی یا فضولی قصه مزبور را بنظم کشیده باشند.^۲ داستانی که آن هر دو بنظم در آورده‌اند داستان «لیلی و مجنون» است و ظاهراً صاحب «قاموس» آن را با «یوسف وزلیخا» اشتباه کرده است.

۱- برای ترجمه حال وی باین منابع رجوع شود :

آذر، ۴۳۶-۴۴۶؛ دنبلی (ن)، نگارخانه چهارم؛ «ت»، قسمت دوم؛ راوی، انجمن چهارم؛ هدایت (م)، ب، ۵۶۷-۵۷۸؛ محمود، مجلس سیم، مرتبه اول، ۶۵ - ۶۸ ؛ بهمن ، رشته اول، ۴۳۱-۴۳۴؛ زنوزی (ر)، روضه پنجم، قسم دوم، ۹۴۲-۹۴۷؛ « (ب)، ب، شعبة سابعه؛ نور، ۱۴۳؛ عبداللطیف، ۲۵۰-۲۵۱؛ معصومعلی، ج، ۹۹؛ علی حسن، ۶۰۲ - ۶۰۳ ، قدرت، ۷۸۶؛ صبا، ۷۶۹-۷۷۰؛ براون، د، ۱۸۷-۱۹۱؛ ابن یوسف (سپسالار) ، ب ، ۷۰۳؛ اته، ۲۰۱؛ کاظم، ۵۹۰ - ۵۹۹؛ جابری، ۱۵۶-۱۵۷؛ تربیت، ۳۹۶؛ مدرس، د، ۳۰۳-۳۰۵

۴- برای ترجمه حال نظامی گنجی رجوع شود به:

عوفی ، ب ، ۳۹۶-۳۹۷؛ دولتشاه، ۱۲۸-۱۳۱؛ مستوفی، ۸۲۶؛ جامی (ب)، ۱۱۴؛ «(ن)، ۵۴۷-۵۴۸؛ مق. حکیم، ۳۵۲-۳۵۳؛ عبدالنبی، ۲۶۹-۲۷۰؛ آذر، ۲۴۲-۲۴۴؛ هدایت (م)، الف، ۶۳۷-۶۵۴؛ « (ر)، ۱۴۹-۱۵۳؛ سنهلی، ۲۷۹؛ شبلی، الف، ۲۱۶-۲۶۹؛ اسماعیل، الف، ۲۲۵؛ صدیق، ۴۵۰-۴۵۱؛ معصومعلی، ب، ۲۷۹؛ شمس الدین سامی، و، ۴۵۸۹؛ تربیت، ۳۸۱-۳۸۵؛ مدرس، د، ۲۱۷ - ۲۱۹؛ تمکین (ر) ، ۲۷۹-۲۸۰؛ ابن یوسف (مجلس)، ۱۹۸-۲۰۲؛ «(سپسالار)، ب، ۵۲۴-۵۳۲؛ قدرت، ۷۰۴ - ۷۰۵؛ اته ، ۷۱-۷۷؛ شفق، ۸۹-۹۵؛ بهمن، رشته اول، ۳۶۹-۴۱۸، زنوزی (ر)، روضه پنجم، قسم دوم، ۹۳۵-۹۴۱؛ «(ب) ، الف ، شعبة ثانیه؛ پروفیسور دکتر ژان رییکا، «چند غزل تازه از نظامی گنجه‌ای»